

نخست‌وزیر انگلستان «وینستون چرچیل» در «منشور آتلانتیک» ابراز امیدواری کردند که شاهد صلحی باشند که ادامه زندگی انسانهارا، در همه سرزمین‌ها و در طول حیاتشان، فارغ از ترس و تنگدستی تضمین کند.<sup>۴</sup>

هر چند به نظر می‌آید که روزولت با بیانی همچون طرز بیان قانون اساسی ایالات متحده از آزادیها سخن گفته، اما در واقع به گونه‌ی ضمنی بر مواردی تکیه کرد که در نوشته‌های جان لاک، ویلیام بلاکستون، اعلامیه استقلال آمریکا یا منشور حقوق ایالات متحده، اعلامیه فرانسوی حقوق بشر و سرانجام در اعلامیه حقوق شهروندان (۱۷۸۹) به عنوان آرمان حقوق دیده می‌شود. گذشته از آن باید یادآوری کرد که در پس سخنان روزولت پیشینه‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد از جمله سابقه ۱۵۰ ساله برقراری قانون اساسی در ایالات متحده و انقلاب اقتصادی و اجتماعی حاصل از برنامه اصلاحات جدید روزولت.<sup>۵</sup> از سوی دیگر باید دانست که آزادی بیان و آزادی دین و مذهب از نخستین اصلاحیه قانون اساسی ایالات متحده نشأت گرفته، و آزادی از ترس - ترس از دشمنان و مستبدان - بی‌گمان، پاسخی به تهدیدهایی همچون تهدیدهای آدولف هیتلر بوده است. اینکه «آزادی از تنگدستی» یعنی نوید اصلاحات جدید روزولت در قالب یک «آزادی» مطرح شده بود، اگر چه جالب می‌نمود، اما چندان شگفت‌انگیز نبود. زیرا او می‌دانست که: «یک انسان تنگدست یک انسان آزاد نیست».<sup>۵</sup>

در بخش آینده مختصری از منشأ سفر پر ماجرای اندیشه حقوق بشر و داستان کوتاه‌تر حقوق بین‌المللی بشر را نشان خواهیم داد.

## اندیشه و آرمان حقوق

«حقوق بشر» اصطلاح رایجی است اما همگان درباره معنای اهمیت آن توافق ندارند. «حقوق بشر» با «حکومت قانون» و «برقراری قانون اساسی» یا «دموکراسی» مربوط بوده و گاهی

تا اواخر سده بیستم، «حقوق بشر» در شکل یک ایده سیاسی-فلسفی، به پذیرشی کمابیش جهانی دست یافت و با مخالفتی ناچیز، مبدل به آرمان دوران ما شد.<sup>۱</sup> حقوق بین‌المللی بشر یا نگرش بین‌المللی در مورد شرایط حقوق بشر در جوامع ملی در جریان جنگ جهانی دوم مطرح شد و بنیادهای هنجارین و نهادین آن در طول دهه‌های پس از جنگ سامان یافت. در این مقاله منشأ توسعه نهادهای بین‌المللی و حقوق بین‌المللی وابسته به حقوق بین‌المللی بشر را نمایان ساخته، به بیان موفقیت‌ها و شکست‌های حقوق بین‌الملل در نیم قرن آغازینش پرداخته و سپس به شرح چگونگی مشارکت اساسی این نظام هنجارها و نهادها در بهبود وضع حقوقی میلیونها انسان، تا پایان سده بیستم خواهیم پرداخت. در پایان با نگاهی به آینده، طرح کلی برنامه‌ای را برای سده کنونی ارائه خواهیم داد.

## حقوق بین‌المللی بشر در کجا و چه

### هنگام متولد شد؟

پدیده حقوق بشر را باید برآمده از «ایده حقوق طبیعی» در سده هفدهم دانست که تا پایان سده هیجدهم در قاره آمریکا و فرانسه، به یک آرمان سیاسی مبدل شده بود. می‌توان گفت که «حقوق بین‌المللی بشر» در ۶ ژانویه ۱۹۴۱ - با پیام موسوم به «چهار آزادی» فرانکلین دلانو روزولت<sup>۲</sup> رئیس‌جمهور آمریکا خطاب به کنگره - طرح ریزی شده یا در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ - با اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد پدید آمده است.

روزولت پس از آغاز جنگ در اروپا و پس از مشارکت ایالات متحده در آن گفت: «در روزهای آینده ما در صدد ایجاد امنیت در جهانی هستیم که آرزو داریم بر پایه چهار آزادی ضروری انسان بنیان نهاده شود، آن آزادیها عبارتند از: آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی از تنگدستی و آزادی از ترس»<sup>۳</sup> چندی پس از آن «پرزیدنت روزولت» و

## حقوق بشر:

## از آرمان تا واقعیت و چشم انداز آینده

### اثر لویی هتکین

استاد دانشگاه کلمبیا و رئیس

مرکز مطالعات در زمینه

حقوق بشر

ترجمه فرسید بر فرار

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

یافت. در سالهای ۱۷۹۱-۱۷۸۹، در ایالات متحده، يك آرمان حقوقی پا گرفت که از قانون اساسی و منشور حقوق، همچون هسته اصلی «طرفداری از حقوق اساسی» بهره می برد.

آرمان حقوق طبیعی و جهانی پس از پیدایش انقلابی خود به گونه‌ای گسترده رواج یافت. ولی در فرانسه در دوره حکومت وحشت از بین رفت و با حکومت ناپلئون و جان‌شینانش و حتی در جمهوری‌های متعدد فرانسه پیش از جنگ جهانی دوم هم بازگشت. تاریخدان بریتانیایی (لرد اکتون) بعدها اعلام کرد که: همان يك صفحه اعلامیه حقوق بشر سال ۱۷۸۹، نیرومندتر از همه لشکریان ناپلئون بوده است، با این همه به نظر می رسد که همان اعلامیه در فرانسه تا حد يك مداحی تاریخی تنزل یافته است.<sup>۷</sup> در عوض با گذشت زمان فرانسه به سوی «حکومت پارلمانی»، «ترقیخواهی» و گاهگاهی «سوسیالیسم» حرکت کرد، بی آنکه دارای يك آرمان حقوقی باشد. حقوق فردی در بهترین حالت صدقه‌ای بود غیر مستقیم و غیر قابل اعتماد که يك حکومت خوب به شهروندانش می داد.

انگلستان آرمان حقوق طبیعی جهانی را نپذیرفت. با انقلاب فرانسه جنگید و آرمانش را رد کرد. به جای آن، نظام پارلمانی خود را گسترش داد و بر تعهدش نسبت به حقوق اتباع انگلیس که مشروط به حفظ برتری پارلمانی مورد حمایت حقوق عرفی (Common Law) بود، باقی ماند. گرچه انگلستان، مانند فرانسه، برده‌داری را منسوخ کرد، اما این امر ناشی از تعهد کلی‌اش به آرمان حقوق بشر نبود بلکه حاصل ترکیبی از انگیزه‌های اخلاقی و اقتصادی بود.

از سوی دیگر، در سده نوزدهم، فیلسوفان انگلیسی (و دیگر فیلسوفان اروپایی) اندیشه حقوق طبیعی را مردود دانستند. جرمی بنتام آن را با عنوان «سفسطه‌های هرچ و مرج طلبانه» خطرناک و «یاوه‌های بی اساس» رد کرد. در میان فیلسوفان، ایدئولوژی حقوق با طوفان «پوزیتیویسم» مورد حمله قرار گرفت و از سوی

نیز با آنها اشتباه می شود. حقوق بشر گاهی به عنوان يك عنصر - يك عنصر اصلی - در دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی در نظر گرفته شده و گاهی دموکراسی به عنوان يك حق بشری - حق افراد برای نماینده داشتن و رأی دادن - تعریف شده است، و در پاره‌ای موارد «حقوق بشر» به محدودیت‌هایی بر دموکراسی - یعنی محدودیت‌هایی برخواست اکثریت یا بر «منافع عمومی» آن گونه که از سوی اکثریت تعیین می شود - تعبیر می شود. ایده حقوق بشر بدان معنی است که انسان، در هر جامعه سیاسی «دارای حقوق» است و نیز خواسته‌های مشروع او را در مورد آزادیهای خاص و دیگر مزایا و منافعشان به رسمیت می شناسد. ادعاهایی که «در مقام حق» هستند از احساس زیبایی، عشق، احسان یا ترحم نشأت نگرفته‌اند؛ بلکه جامعه از نظر اخلاقی، سیاسی و حتی حقوقی ملزم به احترام، تضمین و حتی تحقق بخشیدن آنهاست. «حقوق بشر» نه تنها در برابر «مردم بد» یا حکومت ستمکار، بلکه حتی در برابر قوای مقننه شرافتمند، خیر خواه و انتخابی و اکثریت دموکراتیک نیز مطرح می شود. حقوق بشر مطلق نیست و ممکن است در برابر منافع عمومی سر فرود آورد، اما بی جهت تسلیم نمی شود. «حقوق بشر» حتی می تواند بر منفعتی عمومی که به درستی در يك جامعه دموکراتیک تعیین شده است، چیره گردد. ریشه‌یابی تاریخیچه حقوق بشر چندان ساده نیست.<sup>۸</sup> گفته می شود که حقوق بشر از مفاهیم «حقوق طبیعی» مندرج در نوشته‌های جان لاک و نویسندگان عصر روشنگری اروپا برآمده یا آرمانی حقوقی است که از منشور بزرگ (Magna carta) ریشه گرفته و در انگلستان در قالب حقوق عمومی ادامه یافته است. اندیشه و آرمان حقوق بشر در سده هیجدهم در مستعمرات آمریکایی و در فرانسه انقلابی، پذیرفته و با آنها هماهنگ شد و به روشنی در اعلامیه استقلال آمریکا (و در منشور حقوق ویرجینیا و منشورهای اولیه دیگر ایالات) و در اعلامیه حقوق بشر و شهروندان فرانسه، انعکاس

○ پدیده حقوق بشر را باید برآمده از «ایده حقوق طبیعی» در سده هفدهم دانست که تا پایان سده هیجدهم در قاره آمریکا و فرانسه، به يك آرمان سیاسی مبدل شده بود.

۱۸۷۰ و ۱۹۲۰ نیاز داشت. منشور حقوق ایالات متحده تا مدتها پس از جنگ داخلی بر ایالتها به طور جداگانه، حاکم نبود. نظمی نیز که از قانون اساسی سرچشمه می گرفت، سودی به «بومیان آمریکا» نمی رساند.

ایالات متحده تعهد خود را نسبت به حقوق ناشی از حقوق اساسی - در سده بیستم نیز حفظ کرد. اما اجرای این تعهد همچنان نامنظم و نامتعادل بود. اصلاح قانون اساسی از آن رو لازم دانسته شد که اصل حکومت انتخابی توسعه یابد و حق آحاد مردم برای انتخاب اعضای سنای ایالات متحده را نیز دربرگیرد (اصلاحیه XVI-۱۹۱۳). با این همه، حتی تا امروز آمریکاییان رئیس جمهور را به گونه مستقیم انتخاب نمی کنند. حق رأی همگانی تا دهه ۱۹۶۰ به گونه مؤثر حاصل نشد، و در آن هنگام هم این حق از اصول دموکراتیک به دست نیامد بلکه، از اصول برابری ریشه گرفت؛ یعنی اگر کسی رأی می دهد، همه باید به گونه برابر اجازه رأی دادن داشته باشند.<sup>۱۱</sup>

تا سال ۱۹۵۴ قانون اساسی به گونه ای تفسیر می شد که مانع تفکیک نژادی نبود. چند دهه برقراری قانون اساسی در ایالات متحده، فکر حقوق را در جهت حفظ «اقتصاد آزاد» و پشتیبانی از فعالیت های تجاری در برابر قوانین اجتماعی، توسعه داد و اصلاح قانون اساسی (اصلاحیه XVI-۱۹۱۳) لازم بود تا مجوزی برای برقراری مالیات تصاعدی به دست آید و همچنین گذار به سوی «دولت رفاه»، تا حد امکان آسان تر شود. «حقوق سیاسی» همچون آزادی بیان در دوره «وحشت از کمونیسم» پس از جنگ جهانی اول (و دوباره در دهه ۱۹۵۰) دچار تنگناهایی شدند و بنابراین تا جنگ جهانی دوم گسترش زیادی پیدا نکرد.

با این همه حقوق مندرج در قانون اساسی ایالات متحده با همه نواقصش، تا اندازه زیادی تحقق آرمان حقوق به شمار می آمد و حکومت قانون اساسی در ایالات متحده بر دیگر نقاط نیز اثر

مکاتب اصالت فایده، «ترقی خواهی» و انواع «سوسیالیسم» به چالش کشیده شد. از سوی دیگر گفته می شود که موضوع دولت رفاه (که بر عکس پندار برخی کسان از افکار بیسمارک بر آمد، نه مارکس) با حمایتی اندک از سوی هر گونه ایدئولوژی حقوق طبیعی پا به عرصه وجود گذاشت.

در برخی کشورهای اروپا و آمریکا گرچه به گونه پراکنده (و بیشتر موقت) شرایط برای حمایت از قانون اساسی و دموکراسی پارلمانی شکوفا یا به سبب حقوق موضوعه، جو احترام به حقوق به چشم می خورد، با این همه مطلب بیشتری درباره حقوق طبیعی یا جهانی شنیده نشد.<sup>۸</sup>

ایالات متحده بر تعهدش مبنی بر احترام به آرمان حقوق - که در اعلامیه استقلال آمریکا به آن اشاره شده بود - باقی ماند.<sup>۹</sup> در قانون اساسی ایالات متحده مصوب ۱۷۸۹ به موضوع حقوق اشاره شده بود و برخی از حقوق فردی توسط آن تضمین شد و سرانجام مفهوم حقوق در «منشور حقوق» بر اساس اصلاحیه ۱۷۹۱ قانون اساسی گسترش یافت.<sup>۱۰</sup>

اما به دشواری می توان گفت که آرمان حقوق مورد پذیرش ایالات متحده، کامل یا سرمشق گونه بوده است. حقوق موجود در قانون اساسی ایالات متحده دچار «نواقص ذاتی» بود: برده داری برای ۷۵ سال در ایالات متحده ادامه یافت و حتی تا چهاردهمین اصلاحیه قانون اساسی (به سال ۱۸۶۸) نیز، نجوای برابری نژادی و جنسی و اصل حمایت برابر به گوش نرسید و حتی پس از گذشت بیست و پنج سال، حکومت فدرال بر اساس قانون اساسی بدان ملزم نشد. بر پایه معیارهای امروزی، دموکراسی و حکومت انتخابی اولیه در آمریکا مطلوب به نظر نمی رسد. مجلس نمایندگان تنها بخشی از کنگره محسوب می شد. حق رأی همگانی نبود و برابری همگان در رأی دادن (بی تبعیض بر پایه زمینه های جنسی و نژادی) به اصلاحیه های اساسی دیگری در سالهای

○ می توان گفت که «حقوق بین المللی بشر» در ۶ ژانویه ۱۹۴۱ - با پیام موسوم به «چهار آزادی» فرانکلین دلانو روزولت رئیس جمهور آمریکا خطاب به کنگره - طرح ریزی شده یا در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ - با اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد پدید آمده است.

جنبشی بین‌المللی- برای تشویق و پشتیبانی و عهده‌دار شدن و اظهار مسئولیت بین‌المللی در مورد حقوق بشر ملی یعنی حقوق موجود در جوامع ملی- اشاره دارد. هدف جنبش حقوق بین‌المللی بشر، پی‌ریزی معیار حداقلی است که از جوامع انتظار می‌رود آن را بر آورده سازند و با آن معیار حقوق بشر ملی مورد قضاوت قرار گیرد و دولت‌ها تعهداتی بپذیرند که از نظر حقوقی الزام آور باشد و معیارهای بین‌المللی را بر آورده سازند. جنبش حقوق بین‌المللی بشر، در پی برپایی نهادهایی بین‌المللی بوده است تا به ترویج، نظارت، ترغیب و پیروی از معیارهای حقوق بین‌المللی بشر بپردازند.

برای روشن شدن مفهوم عبارت «حقوق بین‌المللی بشر» ناگزیر از پرداختن به نظام دیگری هستیم. در گذشته‌ای نه چندان دور، آن عبارت می‌توانست تناقض آلود یا ضد و نقیض‌گویی شمرده شود. پیش از جنگ جهانی دوم چگونگی رفتار یک دولت با مردمانش به کشورهای دیگر ربطی نداشت. در اصل، در نبود تعهدی ناشی از معاهده<sup>۱۲</sup> وضع حقوق بشر در هر کشور- حتی آلمان هیتلری- امری داخلی و مشمول حاکمیت خود آن کشور شمرده می‌شد و مسأله‌ای نبود که موضوع سیاست‌گذارهای بین‌المللی باشد. امروزه این گرایش به گونه‌ای اساسی تضعیف شده است. ریشه این ماجرا را می‌توان از اهداف جنگ جهانی دوم و اعلامیه جهانی حقوق بشر تا «منشور بین‌المللی حقوق» و آنچه شاید برجسته‌ترین پیروزی جنبش حقوق بین‌المللی بشر تا امروز باشد، یعنی نابودی رژیم تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی پی گرفت.<sup>۱۵</sup>

### از اهداف جنگ تا نظم جهانی نو:

#### دمبارتن اوکس و سانفرانسیسکو

از اوایل جنگ جهانی دوم، با اعلام آزادیهای چهارگانه روزولت، نشانه‌هایی از دگرگون شدن وضع حقوق بشر آشکار شد که گویای تغییر

می‌گذاشت. با وجود این، حکومت قانون اساسی برای ایالات متحده حتی در دوره‌هایی که نفوذش در آنسوی مرزها گسترش می‌یافت یک آرمان داخلی بود، نه یک ایدئولوژی مؤثر برای صدور به دیگر کشورها. جنگ جهانی اول- «باهدف ایجاد جهانی امن برای دموکراسی»-<sup>۱۲</sup> جنگی نبود که جهان را به سوی دموکراسی یا تضمین حقوق انسانها پیش ببرد. بی‌گمان حقوق موجود در قوانین اساسی کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای کوچکتر اروپایی به علت پیروی از ایالات متحده یا در برخی از موارد شاید زیر نفوذ اعلامیه حقوق بشر فرانسه (۱۷۸۹) پدیدار گردید. اما ایالات متحده تا پیش از جنگ جهانی دوم، با وجود نفوذ فراوانش، مشارکت پیوسته‌ای در ایجاد یک آرمان کلی و همگانی حقوق نداشت.

آرمان برخورداری از حقوق، در مستعمرات امپراتوریهای تایان و فرانسه، گسترش نیافت و حکومتهای نیرومند و بانفوذ اروپا، ایده حقوق را در دهه‌های نخستین سده بیستم جدی نگرفتند. [در این سالها] حقوق بشر در شوروی، ایتالیای فاشیست و اسپانیای زیر حکومت فرانکو و نیز در آلمان نازی در دستان فاشیسم و سوسیالیسم ملی و بین‌المللی به گونه‌ای گسترده و وحشتناک لطمه خورد.

### از حقوق مندرج در قانون اساسی تا

#### حقوق بین‌المللی بشر

در زمان ما، «حقوق بشر» بطور کلی «حقوق بین‌المللی بشر» را به یاد می‌آورد.<sup>۱۳</sup> این عبارت موجب سردرگمی است زیرا «حقوق بین‌المللی بشر» به گونه‌ای مطلق وجود ندارد. هیچ کس نمی‌تواند در برابر هیچ یک از نهادهای بین‌المللی مدعی «حقوق بشر» باشد. حقوق بشر، همانند پشتیبانی از حکومت قانون اساسی و دموکراسی، یک آرمان سیاسی است که در مورد جوامع سیاسی ملی کاربرد دارد. «حقوق بین‌المللی بشر» به

○ «حقوق بشر» با «حکومت قانون» و «برقراری قانون اساسی» یا «دموکراسی» مربوط بوده و گاهی نیز با آنها اشتباه می‌شود. حقوق بشر گاهی به عنوان یک عنصر- یک عنصر اصلی- در دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی در نظر گرفته شده و گاهی دموکراسی به عنوان یک حق بشری- حق افراد برای نماینده داشتن و رأی دادن- تعریف شده است.

مفهوم حقوق بشر از يك امر یکسره داخلی به مسئله‌ای بین‌المللی بود. پس از ورود ایالات متحده به جنگ، همه دولت‌هایی که با هیئت‌ر اعلام جنگ کرده بودند، منشور آتلانتیک را به عنوان بیانیه‌ای گویای اهداف جنگ، پذیرفتند. آن منشور بطور کلی، برنامه‌ای برای جهان پس از جنگ نبود بلکه بیشتر ابزاری برای جنگ روانی به شمار می‌رفت. چه بسا واقع‌گرایان آن منشور را به عنوان راهبرد سیاسی دوران پس از جنگ، جدی نمی‌گرفتند؛ از سوی دیگر، بی‌گمان کمتر کسی درباره پیامدهای این سیاست، دریافت روشنی داشت.

در سال ۱۹۹۴، نمایندگان متفقین برای طرح ریزی نظم جهانی پس از پیروزی شان در دهمبارتن اوکس گرد آمدند. به نظر نمی‌رسد که در این مذاکرات شرکت کنندگان اصلی که در اندیشه برقراری نظم جهانی پس از جنگ و طرح ریزی يك سازمان جهانی جدید بوده‌اند، توجه چندانی به حقوق بشر داشته‌اند. به هر روی در میان اهداف ثانویه - از ایجاد يك سازمان جهانی - هشت واژه به چشم می‌خورد: «به منظور تشویق احترام به حقوق بشر و تحقق آزادی‌های بنیادین». این نخستین بار بود که اصطلاح «حقوق بشر» در يك سند بین‌المللی به کار می‌رفت.<sup>۱۶</sup> بنابراین، از هنگام طرح آزادی‌های چهارگانه مندرج در بیانیه‌های زمان جنگ، تا کاربرد «حقوق بشر» در این نظم تازه جهانی، جریانی آغاز شد که می‌توان آن را براندازی حاکمیت دولت (به مفهوم سنتی آن) پنداشت. به این ترتیب بینش روزولت تأیید شد و گسترش یافت. چگونگی رفتار دولت با شهروندان باید همچون يك اصل به همگان مربوط باشد؛ یعنی مربوط به نظام سیاسی و اقتصادی بین‌المللی، مورد توجه سیاست‌های بین‌المللی و موضوع حقوق بین‌المللی تلقی شود. گمان می‌رود این هشت واژه در بردارنده اندیشه حقوق بشر و تعهدی نسبت به آرمان آن بوده و شاید گویای اندک تعهدی مبنی بر مسئولیت بین‌المللی نیز باشد تا به نقض حقوق بشر، در هر جا که

صورت گیرد، پرداخته شود.

تعهدات ناچیز موجود در این هشت واژه در دهمبارتن اوکس به گونه مستقیم به ذکر چندین جمله در منشور ملل متحد انجامید که در ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو تصویب شد.<sup>۱۷</sup> منشور به عنوان يك پیمان بزرگ بین‌المللی اعلام کرد که تشویق و ترویج حقوق بشر و احترام به آن، یکی از اهداف سازمان جدید ملل متحد شمرده می‌شود؛ این نخستین کاربرد اصطلاح «حقوق بشر» در يك پیمان مهم بین‌المللی - یعنی مهمترین پیمان سده بیستم - بود. بر اساس مواد ۵۵ و ۵۶ منشور همه اعضای سازمان ملل متحد تعهد کردند که به منظور دستیابی به احترام همگانی برای حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین و رعایت شدن آن برای همگان بی‌هر گونه تبعیض از نظر نژاد، جنس، زبان یا مذهب، اقدام کنند. این واژه‌های اندک در دهمبارتن اوکس همچنین به منشور نورنبرگ و محاکمات نورنبرگ و محاکمات نورنبرگ و فراتر از آن انجامید.

متفقین غربی، به ویژه ایالات متحده، بر آن شدند که رهبران مغلوب نازی را نه به عنوان شکست خورده‌گان و جنایتکاران مخوف سیاسی بلکه به عنوان مجرمان و متخلفان از قانون - آن هم پس از پیموده شدن مراحل قانونی - محاکمه و مجازات کنند. منشور نورنبرگ وجود «جرایم نسبت به بشریت» را احراز کرد. این جرایم جدا از جرایم جنگی بوده و تخلف از حقوق بین‌المللی بشر محسوب می‌شود، حتی اگر بر هیچ پیمانی مبتنی نبوده باشد. بر اساس این منشور همچنین مجرمان را در هر درجه و هر مقامی می‌توان مسئول دانست و محاکمه، مجازات و حتی اعدام کرد.<sup>۱۸</sup>

[بدعت] نورنبرگ منجر به کنوانسیون پیشگیری و مجازات جرم کشتار جمعی - یعنی نخستین پیمان حقوق بین‌المللی بشر در چارچوب نظم جهانی تازه شد.<sup>۱۹</sup> از نورنبرگ به بعد می‌توان از فراز و قفله‌های دراز و موانع جدی (بیشتر ناشی از جنگ سرد) يك خط مستقیم رسم

○ «حقوق بشر» با «حکومت قانون» و «برقراری قانون اساسی» یا «دموکراسی» مربوط بوده و گاهی نیز با آنها اشتباه می‌شود. حقوق بشر گاهی به عنوان يك عنصر - يك عنصر اصلی - در دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی در نظر گرفته شده و گاهی دموکراسی به عنوان يك حق بشری - حق افراد برای نماینده داشتن و رأی دادن - تعریف شده است.

بوده است. این کشورهاى قدرتمند بی ترس یا نگرانی از این که خود روزی به ارتکاب چنین فجایعی متهم شوند، می توانستند چنین کارهایی را محکوم کنند و حتی دامنه آنها را گسترش دهند. با این همه مجموعه‌ای از مقررات همگانی و جامع در زمینه حقوق بشر تدوین نکردند که به گونه مستقیم جوامع خودشان را نیز در برگیرد و نهادهای سیاسی، نظامهای قضایی، شرایط زندانها و اعمال پلیس شان، بی عدالتی‌های نژادی یا حتی قوانین و روشهای مربوط به مهاجرانشان را مورد قضاوت قرار دهد. شاید فکر نمی کردند که ممکن است روزی از آنها نیز خواسته شود به مسئولیت خود در برابر نقض حقوق بشر در هر جا و حتی به بهای منافع و زندگی اتباعشان عمل کنند.

مراحل دیگری را نیز می توان مشخص کرد: از مذاکرات دمبارتن اوکس در ۱۹۹۴ تا نظامی از قوانین و نهادهای سخت و چندجانبه مربوط به حقوق بین المللی بشر در پایان قرن بیستم؛ از حقوق بشر به عنوان ابزار جنگ روانی تا حقوق بشر به عنوان ایده و آرمان دوران ما؛ از لفاظی‌های پرطنین تا مفهوم [واقعی] حقوق؛ از جهانی کردن آن اندیشه در اعلامیه جهانی حقوق بشر تا بین المللی کردنش در «منشور بین المللی حقوق» و کنوانسیونهای حقوق بشری پس از آن. این مسیر از دمبارتن اوکس آغاز شد و سپس به کمیسیون‌ها و کمیته‌ها و دادگاههای بین المللی، کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای حقوق بشر و نوید بریایی دیوان بین المللی کیفری و به شبکه‌رو به گسترش و در حال رشد سازمانهای غیردو (NGOs) حقوق بشر انجامیده است که همگی در راه تشویق رعایت شدن معیارهای حقوق بین المللی بشر، در سراسر جهان تلاش می کنند.

نیازی به پافشاری بر این نکته نیست که حقوق بین المللی بشر به گونه‌ای که در ۱۹۴۴ مطرح شده، پیوسته رشد و توسعه یافته است. به راستی هر کس می تواند بی میلی و سنستی تعهد قدرتهای بزرگ (از جمله ایالات متحده) و همچنین

نمود؛ خطی که از نوربرگ آغاز می شود و به دادگاههای بین المللی - که از سوی شورای امنیت در دهه ۱۹۹۰ برای رسیدگی به جنایات نسبت به بشریت و جنایات جنگی در یوگسلاوی سابق و رواندا برپا شد - وصل می شود و سپس به دیوان کیفری بین المللی - که در سال ۱۹۹۸ در رم برپا شد - می رسد. درباره این دیوان بعدها بیشتر سخن خواهیم گفت.

در مورد تعهد به حقوق بشر، در دوران پیمان دمبارتن اوکس، سانفرانسیسکو و نوربرگ اتفاق آراء وجود نداشت و امری ضروری محسوب نمی شد می توان پذیرفت که روزولت، و بعدها ترومن، وینستون چرچیل و شارل دوگل، قاطعانه به حقوق بشر پایبند بوده اند، اما در مورد استالین سخت باید تردید کرد. با این همه، در حالی که دولت‌های ایالات متحده و انگلیس در کشور خود به حقوق بشر متعهد بودند و آن را بر آلمان نازی و همیمانانش تحمیل کردند، با اطمینان نمی توان گفت که آنها (بعدها فرانسه) به واقع به گونه جدی متعهد بوده اند که حقوق بین المللی بشر را به صورت بخشی از نظم جهانی تازه در آورند و این اصطلاح را در سطح بین المللی تعریف کنند، یا بخواهند از چنین حقوقی در همه جا به گونه جدی و با همه نیرو پشتیبانی کنند. متفقین پیروز به گونه جدی به جنبش حقوق بین المللی بشر پایبند نبودند تا حقوق بین المللی در زمینه حقوق بشر برپا کنند که بر همگان از جمله خودشان قابل اعمال باشد، و برای نقض حقوق بشر - در هر جا که رخ داده باشد - مسئولیت بین المللی احراز شود یا موجد نهادهای بین المللی اجرایی و نظارت کننده موثر باشد.

پیمان دمبارتن اوکس و منشور ملل متحد اصطلاح «حقوق بشر» را با لحن جدی بیان کردند، اما آن را تعریف نکردند. بی گمان برای نویسندگان این اسناد، این واژه‌ها معطوف به جنایات و صف ناپذیر هیتلر، کشتار جمعی و دیگر «جرایم نسبت به بشریت» و شاید اردوگاههای کار اجباری و تبعیض نژادی نظام مند

### ○ پیمان دمبارتن

اوکس و منشور ملل متحد اصطلاح «حقوق بشر» را با لحن جدی بیان کردند، اما آن را تعریف نکردند. بی گمان برای نویسندگان این اسناد، این واژه‌ها معطوف به جنایات و صف ناپذیر هیتلر، کشتار جمعی و دیگر «جرایم نسبت به بشریت» و شاید اردوگاههای کار اجباری و تبعیض نژادی نظام مند بوده است.

ایستادگی آنها را در برابر جنبه‌های اصلی حقوق بین‌المللی بشر - از آغاز کار تا زمان حاضر - دریافت. می‌توان پرسید که حقوق بین‌المللی بشر در پایان سده بیستم، برای ۶ میلیارد انسان، چه ارزشی داشته است. به هر روی و با هر معیار، از دید من، حقوق بین‌المللی بشر در پایان سده بیستم، پدیده‌ای برجسته بوده است و محور اصلی این جریان را اعلامیه جهانی حقوق بشر تشکیل می‌دهد.

### اعلامیه جهانی حقوق بشر

اعلامیه جهانی حقوق بشر یکی از مهمترین اسناد بین‌المللی در سده بیستم است، و شاید، پس از منشور ملل متحد دومین سند با اهمیت سده بیستم شمرده شود. بطور کلی اهمیت اعلامیه جهانی را در چهار دستاورد دانسته‌اند:

۱- تبدیل يك فكر فلسفی نامعتبر (حقوق طبیعی) به يك آرمان برتر سیاسی.

۲- تعریف يك عبارت محاوره‌ای مبهم (یعنی حقوق بشر) در قالبی آمرانه و قانونی، مانند اینکه «ده فرمان» معروف یا در بر گرفتن سی ماده از حقوق بنیادین بشر؛ سه برابر شده باشد.

۳- جهانی سازی حقوق بشر و تبدیل يك آرمان اصولی مورد پذیرش چند کشور معدود به معیاری اساسی برای همه کشورها.

۴- بین‌المللی کردن حقوق بشر؛ تبدیل اموری که در صلاحیت داخلی و انحصاری کشورها - یعنی زیر حاکمیت آنها - قرار داشت به اموری بین‌المللی، قرار دادن دایمی آنها در دستور کار سیاسی بین‌المللی؛ و ایجاد زمینه‌ای برای تشکیل نهادها و رفتارهای بین‌المللی.

این اعلامیه، حقوق بشر را تبدیل به آرمان دوران ما ساخت؛ به حکم مقدسی که همگان تکریمش می‌کنند، گرچه گاهی از روی ریا. این اعلامیه برای اینکه پذیرش عام و جهانی یابد، با پرهیز از اتکای آشکار بر وحی الهی یا حقوق طبیعی، يك اصل متعالی و مورد پذیرش همگان یعنی شرافت انسانی را شالوده آرمان حقوق بشر

قرار داد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر يك عبارت و يك اندیشه را به معیاری آمرانه و قانونی تفصیلی مبدل ساخت. در ورای اعلامیه جهانی حقوق بشر، منشورهای ملی حقوق قرار داشت، اما اعلامیه مذکور مفاد آنها را بهبود بخشید. نکته جالب توجه اینکه حقوقی در زمینه حاکمیت مردمی، دموکراسی مبتنی بر اصل نمایندگی و حق رأی همگانی برقرار نمود؛ حقوق موجود در دولت لیبرال را به مزایای دولت رفاه پیوند زد و آنها را به گونه‌ای یکسان به عنوان حقوق بشر شناسایی و اعلام کرد و نیز «برابری» و پرهیز از تبعیض را به موضوعی موکد تبدیل کرد.

خدمت اصلی اعلامیه، تحقق بخشیدن به هدف اصلی اش یعنی ایجاد «معیاری مشترك [برای سنجش] دستاوردهای همه انسانها و ملت‌ها» بوده است. معیاری که آن اعلامیه تعریف کرده، معیار حقوق بشر برای جهان امروز است که در قوانین اساسی و دیگر قوانین جدید و قدیم در سراسر جهان به گونه صریح یا ضمنی گنجانده، رونویسی و اقتباس شده است.

اعلامیه جهانی، نخستین سند در زمینه حقوق بین‌الملل بشر و منشأ حقوق بین‌الملل بشر موجود در دو میثاق بین‌المللی است که اینک در بیشتر کشورهای جهان قانونی و الزامی‌اند. همچنین است در مورد کنوانسیونهای بین‌المللی اصلی راجع به نسل‌کشی، شکنجه، تبعیض نژادی، تبعیض بر ضد زنان و حقوق کودکان که همگی آنها به گونه گسترده تصویب شده و بسیار اثرگذار بوده‌اند. این اعلامیه [در ایجاد] حقوق بشر عرفی سهیم بوده که برای همه دولتها، حتی آنهایی که هیچ گونه پیمان حقوق بشری را نپذیرفته‌اند الزام‌آور است. حقوق بین‌الملل بشر ملهم از این اعلامیه، همچنین موجب ایجاد نهادهای حقوق بشر بین‌المللی مهمی شده است. این اعلامیه همچنان بعنوان معتبرترین سند در مورد معیارهای حقوق بین‌المللی بشر باقی مانده است؛ گونه‌ای نماد، بیانگر یا متن مقدس.

○ این اعلامیه برای اینکه پذیرش عام و جهانی یابد، با پرهیز از اتکای آشکار بر وحی الهی یا حقوق طبیعی، يك اصل متعالی و مورد پذیرش همگان یعنی شرافت انسانی را شالوده آرمان حقوق بشر قرار داد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر يك عبارت و يك اندیشه را به معیاری آمرانه و قانونی تفصیلی مبدل ساخت.

می توان مسیری را که از اعلامیه جهانی حقوق بشر تا دگرگونیهای تاریخی در نیمه دوم سده بیستم امتداد می یابد ردگیری کرد: پایان دوره استعمار و افزایش دولتهای جدید، پایان کمونیسم و پاگرفتن دموکراسی به عنوان آرمان غالب در سده بیست و یکم. حتی می توان مسیر دیگر - هر چند پریچ و خم و ناهموار، اما قابل ردیابی - نیز مشاهده کرد: از آن اعلامیه به آنچه تا این تاریخ شاید باشکوه ترین و یگانه پیروزی حقوق بین المللی بشر باشد یعنی نابودی آبار تاید و تولد آفریقای جنوبی دموکراتیک جدید. اعلامیه جهانی حقوق بشر دستاوردی اساسی و قابل توجه است و توصیف تولد موفقیت آمیزش آسان نیست. این اعلامیه از کمیته جدیدی به نام کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در يك سازمان جهانی جدید سر بر آورد.

اعلامیه مذکور پس از آنکه «جهان یکپارچه» جدید بر اثر جنگ سرد از میان رفت، تکامل یافت. اعضای کمیسیون و دیگر شرکت کنندگان اصلی شامل شخصیت های برجسته وابسته به مراهای سیاسی گوناگون بودند: رنه کاسن (Rene Cassin از فرانسه و جان هامفری - John Hum-phery از کانادا داعیه سرپرستی کمیسیون را داشتند. ایالات متحده، النور روزولت (Eleanor Roosevelt) پاسدار روح فرانکلین روزولت را نامزد کرد. شارل مالک (Charles Malik) از لبنان مدعی نیرومندی بود. او و پی. سی. چانگ (P.C. Chang) می توانستند در کمیسیون برتری داشته باشند. افراد برجسته دیگری نیز می توانستند اثر گذار باشند:

کارلوس رومولو (Carlos Romulo) از فیلیپین، ریکاردو آلفارو (Ricardo Alfaro) از یاناما، و کسانی دیگر از کشورهایی که بعدها «جهان سوم» شناخته شدند. نماینده شوروی تأثیر مثبتی نداشت. اتحاد جماهیر شوروی و همپیمانانش (همراه با عربستان سعودی و آفریقای جنوبی) به این اعلامیه رأی ممتنع دادند. اعلامیه جهانی حقوق بشر از نظر بسیاری

کسان در جنبش حقوق بشر، نومیذکننده بود. این نومیذی به علت ماهیت نامشخص آن بود («اعلامیه جهانی» به جای پیمان بین المللی؛ «معیار [ارزیابی] دستاوردها» د به جای هنجارهای الزام آور) و این امر بیشتر ناشی از بی میلی و عدم آمادگی قدرتهای بزرگ بود. «آرمان گرایانی» که در طول جنگ به وزارت امور خارجه آمریکا و دیگر کشورهای غربی وارد شده و به طراحی و ایجاد نظم پس از جنگ کمک کرده بودند و نمایندگان کشورهای کوچکتر و سازمانهای غیردولتی و شهروندان علاقمند در بسیاری از کشورها، همگی [به جای اعلامیه جهانی حقوق بشر] به تدوین يك منشور بین المللی حقوق، یعنی پیمانی که به تصویب دولت ها برسد و برای آنها الزام آور باشد و نیز [به ایجاد] نهادهایی مؤثر برای تحقق و اجرای آن امید بسته بودند. اشکال دیگر آن بود که برخی از حقوق مهم به رسمیت شناخته نشده بود: اعلامیه جهانی حقوق بشر در برگیرنده هیچ تعهد کلی نسبت به آزادی و خودگردانی فرد نیست. برخی از حقوق برای پنهان داشتن اختلافها، با عباراتی مبهم اعلام شده است. برای نمونه، برخی، حق کار کردن (ماده ۲۳) را تنها به معنی آزادی در انتخاب شغل می دانند، البته اگر شغلی یافت شود، در حالی که از نظر دیگران آن [حق] حکومت و جامعه را به تدارک آن مشاغل ملزم می کند. حق «دریافت» و «برخورداری» از پناهندگی (ماده ۱۴۰) به روشنی اعلام نمی دارد که دولتها متعهد به اعطای پناهندگی هستند. اعلامیه مورد بحث حتی از دولتها نمی خواهد که منشوری برای حقوق شهروندانشان تدوین کنن دو تعهدات [مربوط به] حقوق بشر را بپذیرند. همچنین برای تأمین حقوق مندرج در اعلامیه، وسایل مؤثر تدارک دیده نشده است.

## منشور بین المللی حقوق: از اعلامیه

### حقوق بشر تا میثاقها

هنگامی که در سال ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر تدوین و پذیرفته شد، اشکالات موجود

### ○ هنگامی که در سال

#### ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی

#### حقوق بشر تدوین و

#### پذیرفته شد، اشکالات

#### موجود در آن، تا اندازه ای از

#### اهمیتش کاست. پس از

#### هیجده سال مذاکرات

#### طولانی و دشوار که

#### سرانجام اعلامیه در قالب

#### دو میثاق یعنی میثاق

#### بین المللی حقوق مدنی و

#### سیاسی (ICCPR) و

#### میثاق بین المللی حقوق

#### اقتصادی، اجتماعی و

#### فرهنگی (ICESCR)

#### تبدیل به هنجارهای

#### الزام آور شد، آن ابهامات

یکسره از میان نرفت.



در آن، تا اندازه‌ای از اهمیتش کاست. پس از هیجده سال مذاکرات طولانی و دشوار که سرانجام اعلامیه در قالب دو میثاق یعنی میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (ICESCR) تبدیل به هنجارهای الزام آور شد، آن ابهامات یکسره از میان نرفت.<sup>۲۰</sup> هم موضوع و هم روند کار دچار تأخیر شد. دولتهایی که حقوق و اعلامیه جهانی حقوق بشر را به عنوان «معیار پیشرفت» پذیرفته بودند. برای سپردن تعهداتی در يك میثاق بین‌المللی الزام آور محتاط بودند. حتی شاید دولتهایی که نمی‌خواستند به يك موافقت‌نامه الزام آور در زمینه حقوق بشر بپیوندند، مایل بودند مانع از گسترش پیمانی شوند که نمی‌توانستند در آینده آن را به راحتی تصویب کنند، یا پیمانی که هنجارهایی بین‌المللی ایجاد کند که بر پایه آنها وضع کشورهایشان از نظر اخلاقی نامناسب ارزیابی شود.

یکی از دلایل تأخیری که در تدوین این دو میثاق روی داد پایان گرفتن تدریجی استعمار و سپس افزایش دولتهای جدید بود که به هنگام پیوستن به نظام بین‌المللی، خواهان مشارکت در روند مذاکرات بودند. دولتهای جدید، همچنین مایل به موضع‌گیری مستقل در مورد حقوق بشر بودند؛ بویژه بر حق تعیین سرنوشت و حق تعیین سرنوشت اقتصادی، یافشاری می‌کردند (این حقوق به صورت بخشی از ماده يك هر دو میثاق در آمد). دولتهای [تازه استقلال یافته] بر حقوق اقتصادی و اجتماعی اصرار می‌ورزیدند در حالی که دولتهای توسعه یافته بر حقوق مدنی و سیاسی تأکید داشتند. در نتیجه، آنچه در آغاز قرار بود يك میثاق باشد، تبدیل به دو میثاق شد؛ تفکیکی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر از آن پرهیز شده بود ولی به عنوان مشکل حقوق بین‌المللی بشر تا به امروز ادامه یافته است.

بویژه برخی از مقررات این میثاقها، بحث‌انگیز بود و پاره‌ای از حقوق شناخته شده در

○ دولتهای تازه استقلال یافته] بر حقوق اقتصادی و اجتماعی اصرار می‌ورزیدند در حالی که دولتهای توسعه یافته بر حقوق مدنی و سیاسی تأکید داشتند. در نتیجه، آنچه در آغاز قرار بود يك میثاق باشد، تبدیل به دو میثاق شد؛ تفکیکی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر از آن پرهیز شده بود ولی به عنوان مشکل حقوق بین‌المللی بشر تا به امروز ادامه یافته است.

اعلامیه جهانی حقوق بشر در هیچ يك از این دو میثاق گنجانده نشد، که برجسته‌تر از همه حق مالکیت و نیز ابهام در حق بهره‌مندی از پناهندگی است. اعلامیه جهانی حقوق بشر در واقع، این نکته را به رسمیت شناخته بود که بنا بر مصالح همگانی [اعمال] برخی محدودیتها بر حقوق گریز ناپذیر و مجاز است (ماده ۲۹)؛ میثاق حقوق مدنی و سیاسی در برگیرنده چنین شرط کلی‌ای در مورد محدودیتها نیست بلکه به روشنی [اعمال] برخی از محدودیتها را در مورد پاره‌ای از آزادیها مجاز شمرده و حتی لازم می‌داند که دولتهای عضو در پاره‌ای موارد مانند تبلیغ برای جنگ و «سخنرانی به قصد ایجاد نفرت» آزادی بیان را ممنوع سازند (ماده ۲۰).

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به دولتهای عضو اجازه می‌دهد که در مواقع اضطراری بیشتر این حقوق را محدود کنند (ماده ۴)؛ مجوزی که شاید دادن آن گریز ناپذیر بوده، اما از آن رو که «دامنه آن» به دقت تعریف و مشخص نشده، می‌تواند تهدید کننده باشد. افزوده شدن حق نامحدود ملتها در «تعیین سرنوشت» و «تعیین سرنوشت اقتصادی» خود، بر اثر یافشاری کشورهای در حال توسعه (یا حمایت اتحاد جماهیر شوروی و اقمارش) خطر کاهش پشتیبانی قدرتهای پیشرفته غربی را در برداشت. همه حقوق مندرج در هر دو میثاق به ظاهر می‌توانست مشروط شود و هیچ مقرره‌ای وجود نداشت که آشکارا مانع کناره‌گیری از میثاق پس از تصویب آن شود.<sup>۲۱</sup>

روش اجرا بزرگترین مشکل محسوب می‌شد. دولتها تمایلی به پذیرش يك نهاد نظارتی ناخوانده و کارآمد یا شکایتی که نزد نهادهای بی طرف مطرح شود نداشتند و نیز مایل به کنکاش در [عملکرد] دیگران یا شکایت از آنها با صرف سرمایه‌های سیاسی-دیپلماتیک خود نبودند؛ همچنین نمی‌خواستند به خاطر قربانی گمنام در دیگر کشورها، روابط بین‌المللی شان را خدشه دار کنند.

مدنی و سیاسی را تصویب کرد، اما با يك رشته شرطها و برداشتها و اعلامیه‌های تضعیف‌کننده که بر سر هم منجر به اصلاحات و تفاسیر يك جانبه از متن شد). کمیته حقوق بشر اختیارات محدودی داشت، و سالها به سبب تقسیم‌بندی‌های دوران جنگ سرد محتاطانه عمل می‌کرد و با کارشکنی رو به رو بود. اعضای [وابسته به] بلوک شوروی بر بسته‌ترین تفسیرها از اختیارات کمیته، برای بازخواست از نمایندگان دولتهای گزارش‌دهنده، یا یافتن دلیل برای اثبات تخلفات بر پایه منابعی بجز گزارش دولتها، یا تفسیر مقررات میثاق، پافشاری می‌کردند. دولتها به گونه فزاینده از فرستادن گزارشهای مورد نیاز طفره می‌رفتند و برخی از دولتها نیز که گزارش می‌دادند در برابر اتهامها و توصیه‌های کمیته در جهت بهبود اوضاع، ایستادگی می‌کردند.

با این همه، جنبش حقوق بشر بر سرپا ماند و حتی شکوفایی شد. در ۱۹۹۹، کمیته ۱۴۰ تا ۱۴۵ دولت (از ۱۹۰ عضو سازمان ملل متحد) به یکی از دو میثاق پایبند بودند، هر چند در باره‌ای موارد با قرار دادن شرطهای مهم. برخلاف انتظار و گرایشهای نخستین، امروزه بسیاری از دولتها هم میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، و هم میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را پذیرفته‌اند. تا اوایل سال ۲۰۰۰، بیشتر دولتهای عضو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به پروتکل اختیاری هم پیوسته و بر اساس آن خود را در معرض شکایات افراد قرار داده‌اند.

کمیته حقوق بشر احترام و اعتماد [کشورها] را جلب کرده است.

از پایان جنگ سرد به بعد کمتر به [اختیارات] این کمیته لطمه وارد آمده و برای پژوهش در مورد تخلفات، اقتدار بیشتری از خود نشان داده است. این کمیته گزارشهای کشورهای پیشگام (از جمله ایالات متحده) را مورد بررسی و انتقاد قرار داده و توانسته است از اختیارات خود بر اساس ماده ۴۰ استفاده کند و به ارائه «تفاسیر

نظام اجرایی اصلی بر گزارشهای خود دولتهای عضو متکی بود، که بررسی گزارشها و برخی پژوهشها از سوی کمیته حقوق بشر را به دنبال داشت که بر اساس میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی برپا شده بود.<sup>۲۲</sup> برخی کسان ابراز تردید می‌کردند که چنین روشی بتواند جلو تخلفات را بگیرد، از آنها پیشگیری کند، به تخلفات پایان دهد یا سبب جبران آنها شود. مقررات مربوط به شکایت اعضای دیگر میثاق نزد کمیته حقوق بشر (ماده ۴۱) نیز تنها در صورتی می‌توانست مورد توجه قرار گیرد که دولت خوانده از پیش و بر پایه اصل رفتار متقابل آشکارا آن آیین را پذیرفته باشد. تدوین آیین رسیدگی به شکایت افراد ستم‌دیده موکول به پروتکل اختیاری شد، که البته نیازمند توافق جداگانه‌ای بود.<sup>۲۳</sup>

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز کاستی‌های خاص خود را دارد. بر اساس این میثاق، هر دولت عضو تنها متعهد به «برداشتن گامهایی» در راه تحقق «تدریجی» حقوق مورد نظر میثاق است، آنها «تا آنجا که منابع موجودش اجازه دهد». (ماده ۲) این نکته قابل درک است که کشورهای فقیر شاید نتوانند بی‌درنگ همه حقوق اقتصادی و اجتماعی را یسکره تضمین کنند، اما تعهد به «پیشرفت تدریجی» در این زمینه نیز راه‌گرای پیش‌رو نهاده است و نظارت و قضاوت درباره چگونگی ایفای این تعهد را دشوار می‌سازد. این میثاق حتی برپایی يك کمیته نظارتی مشابه کمیته «حقوق بشر» را که بر اساس میثاق مدنی و سیاسی تأسیس شده است پیش‌بینی نکرده است.

از این میثاقها با همه کمبودهایشان استقبال شد، هر چند شور و شوق زیادی برینگیختند. روند بعدی تصویب میثاقها آهسته بود. قدرتهای بزرگ بویژه ایالات متحده، شتابی برای تصویب نداشتند، و بسیاری از دولتها [میثاقها را] با قید شرطهای اساسی تصویب کردند. (ایالات متحده سرانجام در سال ۱۹۹۲ میثاق بین‌المللی حقوق

### ○ میثاق بین‌المللی

حقوق اقتصادی، اجتماعی

و فرهنگی نیز کاستی‌های

خاص خود را دارد.

بر اساس این میثاق، هر

دولت عضو تنها متعهد به

«برداشتن گامهایی» در راه

تحقق «تدریجی» حقوق

مورد نظر میثاق است، آنها

«تا آنجا که منابع موجودش

اجازه دهد».

کلی» به عنوان وسیله صدور نظرات مشورتی، برای معنی کردن مقررات مندرج در میثاق، آنهم با قصد اثر گذاردن بر عملکرد مربوط به حقوق بشر در کشورهای عضو میثاق و به طور کلی همه دولت‌ها بپردازد.<sup>۲۴</sup> کمیته به استناد پروتکل اختیاری نظراتی ارائه کرده که در حقیقت احکامی بر ضد دولتهای متخلف محسوب می شود.<sup>۲۵</sup>

همچنین بسیاری از دولتها به کنوانسیونهای مربوط به حقوق خاصی که سازمان ملل متحد آنها را تصویب و ترویج کرده، ملحق شده‌اند مانند: کنوانسیون نسل کشی، کنوانسیون محو همه اشکال تبعیض نژادی (CERD)، کنوانسیون محو همه اشکال تبعیض در مورد زنان (CE-DAW)، کنوانسیون منع شکنجه (CAT) و کنوانسیون حقوق کودک (CRC).<sup>۲۶</sup>

افزایش تجربه کمیته حقوق بشر و درک و تجربه دیگر کمیته‌های مربوط به این پیمان - مانند کمیته محو تبعیض نژادی، کمیته محو تبعیض در مورد زنان، کمیته منع شکنجه و کمیته حقوق کودک - برخی از تردیدها را که به هنگام تسکيلشان [نسبت به آنها] وجود داشت، بر طرف کرده و به طور کلی در ایجاد اعتماد نسبت به «کمیته‌های پیمان» سهم بوده است.<sup>۲۷</sup>

گذشته از پیمانهای «جهانی» (پیمانهای که برای پیوستن همه دولتها باز است) گروهی از دولتها، نظامهای منطقه‌ای مؤثری برای پشتیبانی از حقوق بشر پدید آورده‌اند. در اروپا و آمریکا، حقوق بشر منطقه‌ای رشد منسجمی داشته است، مانند قوانین مستحکم هنجارین حقوق بشر که قابل مقایسه با اعلامیه جهانی و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی است. افزون بر این [در ایجاد] نهادهایی همچون کمیسیون‌ها و دادگاههایی برای اجرای این هنجارها توفیقی تحسین انگیز داشته‌اند.<sup>۲۸</sup> دولتهای آفریقایی، منشوری برای حقوق بشر و ملت‌ها با مجموعه قوانینی هنجارین شامل حقوق سیاسی-مدنی و اقتصادی-اجتماعی، برخی از حقوق ملت‌ها و فصل کوچکی در مورد تکالیف افراد، پدید آورده‌اند.<sup>۲۹</sup>

○ در ۱۹۹۹، کمابیش ۱۴۰ تا ۱۴۵ دولت (از ۱۹۰ عضو سازمان ملل متحد) به یکی از دو میثاق پایبند بودند، هرچند در پاره‌ای موارد با قرار دادن شرطهای مهم. برخلاف انتظار و گرایشهای نخستین، امروزه بسیاری از دولتها هم میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، و هم میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را پذیرفته‌اند.

کمیسیون آفریقایی برپا شده بر اساس منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها به گونه فزاینده‌ای به تکاپو افتاده و یک دیوان آفریقایی نیز در حال پیدایش است.<sup>۳۰</sup> آیین قضایی حقوق بشر منطقه‌ای وضع حقوق بین المللی بشر را در کل پربار ساخته است. حقوق بشر بین المللی و منطقه‌ای همچنین معیارهایی برای حقوق مندرج در قوانین اساسی ملی تدارک دیده است.

## چرا و چگونه حقوق بین المللی بشر پدید آمد؟

حقوق بین المللی بشر چرا و چگونه پدید آمد، رشد کرد و به عنوان یک آرمان مشترک در نیمه دوم سده بیستم شکوفا شد؟ سبب آن را شاید بتوان در نیروهای سیاسی ملی و بین المللی، بویژه در اقدامات سازمان ملل متحد، نفوذ ایالات متحده، جنگ سرد و پایان آن، نفوذ جهان سوم و سازمانهای منطقه‌ای و سرانجام در برانگیخته شدن احساس سرافکنندگی [دولتها] جستجو کرد. شاید مهمتر از همه، خاطره همیشگی فراموش نشدنی یهودکشی [در اروپا] (Holocaust) باشد که پافشاری دولتها را بر اینکه چگونگی رفتارشان با شهروندان خود به کس دیگری مربوط نیست، ناممکن ساخته است. نبرد درازمدت برای پایان دادن به تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی که کمابیش مورد پشتیبانی همه دولتها قرار گرفت، ضربه‌ای کاری به امر استناد به پدیده حاکمیت برای دفاع در برابر اتهامات مربوط به تخلفات شدید از حقوق بشر وارد آورد. هیچ کس به اعتراضهای دولت آفریقای جنوبی اعتنا نکرد؛ بویژه هنگامی که دولتهای دیگر نیز در کل برای پایان دادن به «حق حاکمه‌اش» در جهت حفظ آپارتاید، همکاری می کردند.<sup>۳۱</sup> در سال ۱۹۹۳ اقدامات چین و برخی دیگر از کشورها برای استناد به «حاکمیت» به منظور پیشگیری از نظارت بین المللی بر [وضع] حقوق بشر، در کنفرانس

حقوق بشر «وین» به جایی نرسید و همدلی خاصی بر نینگیخت. در چندین مورد شورای امنیت دریافت که نقض شدید حقوق بشر از سوی دولت‌های خاص، صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر انداخته و [در نتیجه] حتی اجازه مداخله نظامی صادر کرد. این پیشامدهای سیاسی، «حاکمیت» را همچون مانعی در برابر نظارت بین‌المللی بر تخلفات ژرف از حقوق بشر دستکم در زمانی که قدرتهای بزرگ بر چنین نظارتی پافشاری می‌کنند کمابیش به کناری نهاده است.

موفقیت‌های حقوق بشر در برخی از کشورها و بخشهای جهان و بویژه در نظام اروپایی و آمریکایی حقوق بشر، بر سرهم در سالم سازی حقوق بین‌المللی بشر نیز تأثیر داشته است. نهادهای غیر دولتی چه به گونه یک جانبه و چه با همکاری یکدیگر یا حکومت‌های آماده همکاری یا سازمان‌های

(دنباله دارد)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

○ در مورد تعهد به حقوق بشر، در دوران پیمان دمبارتن اوکس، سانفرانسیسکو و نورنبرگ اتفاق آراء وجود نداشت و امری ضروری محسوب نمی‌شد می‌توان پذیرفت که روزولت، و بعدها ترومن، وینستون چرچیل و شارل دوگل، قاطعانه به حقوق بشر پایبند بوده‌اند، اما در مورد استالین سخت باید تردید کرد.